

دوست فویم ! فانم.....کلاس.....

لطفا اولویت اول و دوم خود را در کلاسهای " بر فراز اندیشه " مشخص کنید .  
بعد از مشخص کردن اولویت اول یک مورد را هم به عنوان اولویت دوم مشخص کنید  
تا در صورت به حد نصاب نرسیدن یا پر شدن کلاسها در اولویت دوم ثبت نام شوید.

جدول کلاسهای بر فراز اندیشه را به واحد فرهنگی تحویل دهید.



دریچه‌ها را بکشائیم و باز بگذاریم  
بگذاریم هر کس

هر روز با دریچه‌ای باز شده روبه‌رو

شود

که افق دید آن دریچه را خودش بایستی تعیین کند.

اینجا هر بار بخشی بیان می‌شود تا ذهن و روحمان

برای ساعاتی

از ازدحام روبه‌رشد مشکلات و بحران‌های

زندگی امروزی

در سایبان هنر و اندیشه بیایید.

اینجا مکان نیست

کلاسهای اندیشه، هنر و مهارت

واحد فرهنگی دبیرستان فرزانهگان ۵

چهارشنبه‌ها

در سال ۱۳۹۷

اولویت اول	اولویت دوم	کلاس	استاد
		فانم توکلی	زنگ تماشا
		فانم حلمی	دراگاه کتاب
		فانم مجنونیان	عکاسی
		فانم مکی زاده	پادکست
		فانم ممسنی راد	من فرزانهگانی
		فانم علیزاده	نگارستان
		فانم نصری	رویای نوشتن
		فانم شهبازی	در میان طوفان
		فانم ممدی	سوم شفص حاضر
		فانم قنبری	مباحثه

ثابت لفظه شاید تنها واژه ای است که مفهوم عکاسی را بیان می کند.

زمان مقوله ای است که قابل برگشت نیست، و برای ثبت لفظه ها و دقایق آن می توان از این هنر-صنعت استفاده کرد.

به عکاسی هنر-صنعت می گویند چون تنها جنبه هنری آن مورد بحث نیست بلکه صنعتی است که میتوان از آن استفاده های زیادی کرد.

بطور مثال در امور تجاری برای شناساندن کالا به بازار و مصرف کننده، در رشته های مکتفی مانند پزشکی، معماری و...

بمنظور آشنایی با این هنر صنعت و با توجه با زمان محدودی که در طول سال تحصیلی وجود دارد آموزش این رشته ابتدا بصورت مطالب و دروس تئوری و سپس بصورت عملی با دوربین انجام می گیرد.

آشنایی با دوربین، اجزای آن و سپس نحوه ی کار، عکاسی کردن بطور اصولی با شناخت کادر، نقاط طلایی، ترکیب بندی صحیح، شناخت نور و... برنامه آموزشی در طول سال میباشد که جهت یادگیری بهتر و بیشتر در طول ساعات درسی به عکاسی در محیط خارج از مدرسه نیز می پردازد.



پیزی که می فوهم برای شما فاش کنم، این است:

ساعت هایی که در زندگی ام به کتاب خواندن گذرانده ام، خاصیت غریبی دارند. به طور متناقض نمایی، آن ها هم بهترین ساعات عمرم هستند و هم همان ها اصلاً جزء عمرم نیستند!  
می دانید چرا؟

چون من آن ها را زیسته ام، در بالاترین حد زیستی که می شود آدمی را، منظره ای را، مکانی را زیست در حالی که در واقع هرگز آن آدم را ندیده ام، آن منظره در مقابل چشم هایم پدیدار نشده و در آن مکان نبوده ام!

من با داریه ی پابرهنه ها، پابرهنه در شورش علیه ارباب ها شرکت کرده ام. وقتی هاتا در تنهایی پرهیا هوی ش سوزاندن و فمیر کردن کتاب ها را اندوهگین نظاره می کرد، من هم آن جا بودم. لفظه ای که شازده کوپولو را آن مار نیش می زد، قلب من هم مثل قلب فلان قصه از درد فشرده شد. در روزهای شیوع کوری من هم در آن ناینایی شیری رنگ کیچ کننده دست و پا زدم. اندوه هری پاتر را وقتی با سدریک دیگوری مرده از هزار تو بیرون آمد یا اضطرابش را در هر مواجهه اش با ولدمورت، من هم تجربه کردم. بار دیگر در فیابان های شهری که دوست می داشتم قدم گذاشته ام و مرور خاطرات به کریستم واداشته و همین طور از هر کتاب لفظه ای را، خاطره ای را به غنیمت گرفته ام که نیرومندتر از واقعیت در من به زیستنش ادامه می دهد...

در این ساعتی که قرار است با هم بگذرانیم، بناست همین تجربه ی غریب را این بار دسته جمعی زندگی کنیم. قرار است چیزهایی را تجربه کنیم که در زندگی واقعی هرگز فرصت تجربه کردنش را نداریم یا خیلی بعید است شانس امتحان کردنش نصیبمان شود. قرار است بارها از نو متولد شویم، هر بار در نقشی تازه!  
قرار است با هم بفوانیم، فکر کنیم، گفت و گو کنیم، فکرهایمان را اصلاح کنیم و بیورانیم، بنویسیم، ستاره برهیم، به دیگران معرفی و توصیه کنیم، ...

قرار است به ما خوش بگذرد!



فیلی وقت ها به حرف زدنمان در برابر دیگران فکر می کنیم.

«هنگام حرف زدن یا بحث کردن چگونه به نظر می رسیم یا دیگران در مورد ما چه قضاوتی می کنند؟»

این پرسشی است که اغلب هنگام صحبت کردن در گوشه ای از ذهن ما متولد می شود...

همین طور وقتی یک نفر در مقابل ما می ایستد و با ما شروع به صحبت می کند. سعی می کنیم او را با

حرف ها و رفتارهایش بشناسیم. با تکیه بر آنچه از او می بینیم یا می شنویم در مورد او قضاوت می کنیم.

این اتفاقی است که هر روز برای ما تکرار می شود. اما این قضاوت ها از کجا می آیند؟ چه می شود که

هنگام صحبت کردن بعضی ها، آنها را به دلیل قدرت تاثیرگذاری یا اعتماد به نفسشان تمسین می کنیم

ولی در مقابل، بعضی افراد را ظاهر ساز و توفالی می بینیم؟!

بعلاوه همیشه وقتی قرار است در مقابل چند نفر به طور جدی حرف بزنیم، بعضی از این سوالات

راحتمان نمی گذارند:

از کجا شروع کنیم؟ چگونه تمام کنیم؟ بچقدر توضیح بدهیم؟ چگونه تمام حرف هایمان را یکی یکی بیاوریم؟

چگونه تاثیرگذار باشیم؟ توجه طرف مقابل را جلب کنیم؟ و متقاعدش کنیم؟

چرا بعضی ها می توانند خیلی سریع دیگران را مجاب کنند؟ چه کار کنیم آدم ها، ما و حرف هایمان را

فراخوش نکنند؟ چگونه می توانیم با شنوندگان مان دوست شویم؟

موقع حرف زدن چگونه بایستیم؟ یا چگونه بنشینیم؟ با دست هایمان چه کار کنیم؟ به کجا نگاه کنیم؟ چگونه از

زبان بدن بهره مند شویم؟ یا از صدایمان به بهترین نحو استفاده کنیم؟

در کارگاه حرفه ای ها که می نشینیم، همه ی این سوالات یکی یکی پیدایشان می شود، اما این بار برای

هر کدام از آنها جواب های فوری پیدا می کنیم و پیش می رویم...

اینجا کارگاه آماده شدن شما برای مباحثه علمی دانش آموزی است...

این جا کارگاهی است برای آنها که دوست دارند حرفه ای باشند... یا

شاید یک جورهایی هستند...

آدم های حرفه ای در فن بیان و مناظره و مباحثه ...

اگر شما هم روزی به حرفه ای بودن فکر کرده اید! پس شما هم

دعوت شده اید!



اکثر مردم جامعه، تصور کامل و درستی از آدم نابغه و باهوش ندارند. فیلی ها فکر میکنند -

فقط - اونى که ریاضی شو همیشه ۲۰ میشه باهوشه. یا اونى که افتراع میکنه. یا مثلا میره فضا. یا

تو ۴سالگی جدول ضرب حفظ باشه و بتونه ۵ رقم رو در ۵ رقم سریع ذهنی ضرب کنه. یا

اونى که تا آخر دبیرستان معدلش هر سال ۲۰ بوده. یا...

همین دید محدود به مفهوم هوش، باعث میشه فیلی هاها فیلی از استعدادها فاموش بشن؛

حتى قبل از دیده و شناخته شدن! و فیلی از فرصت های بروز توانایی ها از افراد گرفته

بشه. چرا که تو چارچوب فکری غالب مردم، باهوش بودن فاصله میشه تو فوب درس فوندن

و به واسطه ی همین تعریف فیلی فیلی محدود، خرز نشون رو از فیلی میطه ها که ممکنه

دقیقا همون نقطه ی رشد برای اون شفصیت با ویژگی ها و استعداد های منحصر به فرد باشه،

دور میکنند؛ تا بشینه فقط درس بفونه و ۲۰ بگیره. تا تو عرف جامعه باهوش محسوب بشه!

همه مون دیدیم و شنیدیم در مورد افرادی که فاصله ی زمینه ی توانمندی شون با کاری که

انجام میدن، فیلی فیلی زیاده..

به امید فردا قراره تو این چند جلسه کلاس، باهم قدم بزاریم به فضایی خراتر از تعاریف

محدود و همه گیر؛ و یاد بگیریم این ۸ تا فلش، هر کدوم به چه ابعادی از ما و توانایی هامون

اشاره دارن؛

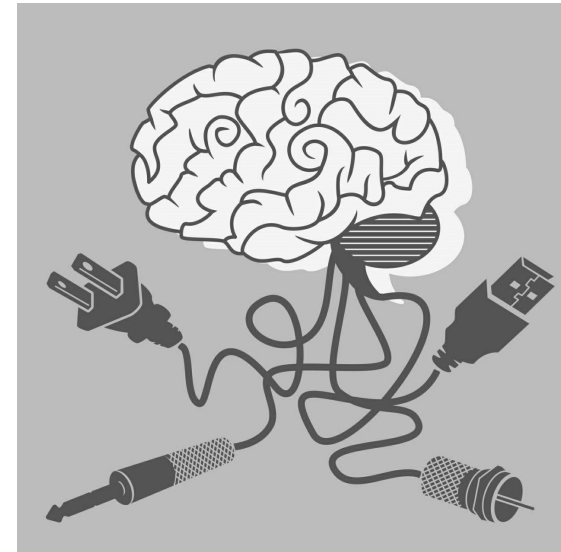
بفهمیم هر کدوم از ما، بطور شد که سمپادی شدیم. (:



« چه اتفاقی داره اطراف مون میفته؟ ما داریم چی کار می کنیم...؟»

تا حالا شده این سوالها، یا چیزهایی شبیه به این رو از خودت بپرسی؟ تو کلاس در میان طوفان، ما قراره با در نظر گرفتن پرسشهای این چینی، راجع به رسانهها و جامعه بیشتر بدونیم و همه با هم دربارهی تأثیرات این عوامل روی افراد گفتگو کنیم.

اگر دوست داری آدم آگاه، تأثیرگذار و مطلع باشی، این کلاس فرصت خوبی برای تو خواهد بود. خود تو، که کنجکاو و دوست داری وقتی تو جمع دوستانت یا بزرگترها بحثی مرتبط با جامعه و فرهنگ و رسانهها میشه، فقط شنونده نباشی و با اظهارنظرهای معتبرت همه رو به فکر بندازی. فکر می کنم بعد این دوره که کمی “سواد رسانه ای” یاد می گیرید، همه ی شما تغییر خواهید کرد؛ تغییری از جنس هوشمندانه تر و دقیق تر بودن! (:



تمام آنچه نیاز داری همین است؛ یک کاغذ سفید، یک قلم

و بعد دستانت می لغزند و می رقصند و می آفرینند...

کلمات مثل ستاره های دنباله دار از پی هم فرود می آیند و نور می پاشند ... معجزه می کنند...

نوشتن تبلی روح توست روی این صفحه های سفید ... بیان روشنی درون توست ... آیه است..

نشانه است ... زیبایی است... شگفتی است ...

رویای نوشتن رویای قلب های زیبایی است که می خواهند این زیبایی را با تمام مردم دنیا قسمت کنند ...

رویای دست های سپیدی است که می خواهند تاریکی های دنیا را بدل به روشنی کنند ...

رویای ماست که می خواهیم با معجزه ی کلمات دنیای بهتری بسازیم ...



ای غریب تر از غریب !

دوست داشتم با نام نامی تو زبان باز می کردم .

ای کاش مهر کودکم، مهر آشنایی با تو بود.

کاشکی در کلاس اول دبستان آموزگارم ، الفبای عشق تو را برابم هپی می کرد و نام تو سرمشقم بود. در دوره ی راهنمایی ، کاش یار آشنایت می شدم.

در سالهای دبیرستان ، در زنگ شیمی وقتی سفن از پرفش الکترون ها به دور هسته ی اتم به میان آمد اشارتی کافی بود تا بفهمم تمام عالم هستی به کرد و بود شریف تو می پرفند.

افسوس که در کلاس ادبیات ، آداب ادب و رزی به سلامت قدس تو را گوش زد نکردند. درس فیزیک ، قوانین شکست نور را به من آموخت ؛ ولی نفهمیدم ” تو نور فدایی ” ،

از سرعت سرسام آور نور برابم گفتند ؛

اما اشاره نکردند شعاع دید امام معصوم تا کجاست ....

کاش در کنار یادگیری زبان ، زبان گفتگو با تو را نیز به من می آموختند... هر چند که نمی

دانستم به همه ی زبانها مسلطی!!!

اما اکنون در دانشگاه معرفت تو ثبت نام می کنم... بدون

کنکور ....

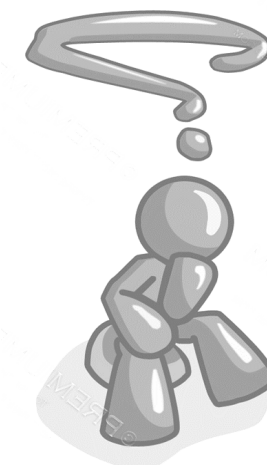
مدارک لازم ؛ یک دل جوان ، کمی تامل و ...

اما آموزگار کلاس عاشقی ، به شما الفبای دوست داشتن

را می آموزد ،

مهر ورزیدن را با شما تکرار می کند

پیه ها درس ما امروز میم است ، میم مثل مهرویت



هنر دست ایرانیان بر آمده از ذوق و قریحه ذاتی؛ آثاری آشنا، زیبا و دوست داشتنی است که ریشه در تاریخ فرهنگ و تمدن کهن این مرز و بوم دارد و همواره زبان زد جوانیان بوده و هست.

و ما برای درک فضایی شاعرانه و سرشار از لطافت و زیبایی

می فوایم نقشی نو بیفزاییم بر پله هنر این سرزمین

تا نقشمان نقشی و رنگمان رنگی باشد در این نگارستان هزار نقش هزار رنگ.

در این مجال به این سر فصل ها فوایم پرداخت:

نقاشی روی ماکالی روی مس- شیشه(ویترای)-مداد رنگی...

برای فراگیری این هنرها به ابزاری نیازمندیم که در ابتدای شروع کلاسها به اطلاع میرسانیم تا تهیه فرمائید.

در این وادی، دست هنرآفرینتان را به گرمی می فشاریم...





اولین ایستگاه‌های رادیویی بطور ساده فقط سیستمهای رادیو تلگراف بودند و صدا را منتقل نمی‌کردند. اولین ارسال ثبت شده صدا که می‌توانست به عنوان "پفش" نامیده شود، در یک عصر کریسمس در سال ۱۹۰۶ توسط ریچارد هسندن انجام شد. وقتی که بسیاری از مبتکران اولیه سعی می‌کردند که سیستمی مشابه دستگاه‌های رادیو تلفن که دو طرف بتوانند مکالمه کنند بسازند، محققان دیگر در فکر تهیه سیستمی برای ارسال صدا و گفتگوها برای تعداد وسیعی از شنوندگان بودند. چارلز هارولد کار پفش صدا و گفتگو را در کالیفرنیا در سال ۱۹۰۹ شروع کرد و یک سال بعد پفش صدا و گفتگو آغاز شد.

در پروژه‌ی "پادکست" قراره مثل یک فبرنگار عمل کنیم. می‌گن فبرنگارها باید این چهارتا ویژگی رو داشته باشن: فوب خواندن، فوب نوشتن، فوب صحبت کردن و فوب شنیدن. آگه آدمی هستی که نسبت به اتفاق‌های محیط اطرافت بی تفاوت نیستی و هواسه به همه‌جا و همه‌چیز هست پس شرط اول فبرنگاری رو داری. "پادکست" پروژه‌ای برای برنامه‌سازی رادیویی است. اگر کنجکاو شدی بدونی اون چه نقشی در پروژه داره توی کارگاه شرکت کن تا از همه چیز سر دربیاری



این بار فقط کتاب‌های مورد علاقه‌ات رو نمی‌فونی، می‌تونی اون‌هارو به دنیای واقعی بیاری، می‌تونی فوت رو جای شفصیت‌ها بگذاری و با فکر و نظر فوت سرنوشت‌شون رو تفسیر کنی، از شون دفاع و به خاطر شون تلاش کنی. این تجربه‌ی تازه‌ای از یک سفر دسته‌جمعی به دنیای کتاب‌هاست. اگر فوت رو آدم کتابفونی می‌دونی پس مطمئن باش اولین و مهم‌ترین شرط حضور در داگله کتاب رو داری.

گروهت رو تشکیل می‌دی، بهت کمک می‌کنیم تا کتابت رو انتخاب کنی، یاد می‌گیری بطور به تمام گوشه کنارهای داستان سرک بکشی و حال و هوای شفصیت‌ها، زمان و مکان، کنش‌ها و واکنش‌هارو از نگاه نویسنده و شفصیت‌ها فوب بشناسی و درک کنی و اون وقت، زمان حضور در داگله فرا می‌رسه. یک داگله کاملاً واقعی که در حضور قاضی، دادستان و هیأت منصفه از کتابت دفاع می‌کنی. آگه اهل هیجان یک سفر داستانی هستی، می‌تونی توی «داگله کتاب» شرکت کنی.

